



نقاشی کودک و خلاقیت

فرشته عارف نیا

مقدمه

سال‌های کودکی یکی از پربارترین دوره‌ها در پیشرفت نیروهای خلاقه و حس زیبایی‌شناسی کودکان شناخته شده است. اوج خلاقیت کودکان را سنین ۶ - ۷ سالگی می‌دانند. ذهن و روح کودکان در این سن همچون لوح سفیدی پذیرای تأثیرات مهم تربیتی و محیطی است.

موضوع نوشتار حاضر «نقاشی، کودک و خلاقیت» است که در آن نقاشی کودکان، اهداف عمده‌ای که در آموزش نقاشی به کودکان دنبال می‌شود و مکانیسم خلاقیت مورد بررسی قرار گرفته است. سپس نتایج حاصل مرور شده و مورد مطابقت قرار گرفته است.

پرورش هنر نقاشی به عنوان یکی از راه‌های مؤثر در ایجاد خلاقیت می‌تواند علاوه بر رفع نیازهای طبیعی کودک موجب ارتقای حس زیبایی‌شناسی، حساسیت نسبت به محیط اطراف، کنجکاوی، قدرت تجسم و تخیل، اعتماد به نفس و پرورش خلاقیت گردد و به رشد شخصیت، اندیشه، مهارت، کارایی و قدرت سازگاری کودک با محیط یاری رساند.

هدف از تهیه مقاله، جلب توجه مسئولین، برنامه‌ریزی آموزشی - فرهنگی و کلیه دست‌اندرکاران مربوط نسبت به نقش و اهمیت نقاشی در رشد و پرورش خلاقیت در کودکان است.

با توجه به نقش اساسی خلاقیت در تمام شئون زندگی، ضروری است که این توانایی ارزشمند در کودکان پرورش یابد و عوامل بازدارنده آن مورد شناسایی قرار گیرند.

برای تهیه مقاله از مطالعات کتابخانه‌ای، مصاحبه با معلمان و مربیان نقاشی کودکان، تجارب شخصی و نتایج حاصل از یک تحقیق میدانی، بهره گرفته شده است.

خلاقیت و کودک

در میان توانایی‌های مختلف انسان، بدون تردید خلاقیت سازنده‌ترین و بنیادی‌ترین است. دست‌یابی به قانون‌مندی‌هایی که به شناخت و تغییر جهان منجر شده، بدون استفاده از نیروی خلاق انسان‌ها امکان‌پذیر نبوده است و کلیه آثار پرارزش، اصیل و ماندنی فرهنگ بشری که به زندگی انسانی معنا بخشیده‌اند، ریشه در خلاقیت داشته‌اند. خلاقیت نیرویی است که در فرد انسان‌ها وجود دارد و یا زمینه‌های شکل‌گیری آن در شخصیت انسان موجود است.

برای مفهوم خلاقیت تعابیر و تعاریف مختلفی ارائه شده است: ویلیامز (F. E. Williams) خلاقیت را مهارتی می‌داند که می‌تواند اطلاعات پراکنده را به هم پیوند دهد، عوامل جدید اطلاعاتی را به شکل‌های تازه‌ای ترکیب کند و تجارب گذشته را با اطلاعات جدید برای جواب‌های «منحصراً به فرد» و «غیرعادی» پیوند دهد. پس می‌توان چنین نتیجه گرفت:

خلاقیت محصول دو عامل درونی (جریان و فعالیت ذهنی انسان) و بیرونی (معلومات، دانش و آگاهی‌های فرد) است. هر چه عامل داخلی پویاتر و عامل خارجی پربارتر باشد، محصولات خلاقیت غنی‌تر است.

عده‌ای به غلط هوش و خلاقیت را یکی می‌دانند و هر فرد باهوش را خلاق می‌پندارند، ولی گیلفورد در تئوری خود، هوش و خلاقیت را دو عامل جداگانه می‌داند. او ضمن تشریح اعمال مختلف ذهنی، فکر یک جهتی را هوش و فکر چند جهتی را خلاقیت می‌خواند. او معتقد است: «فکر یک جهتی به چنان عامل ذهنی گفته می‌شود که برای سؤالات و مسائل فقط به دنبال یک راه حل می‌گردد و غالباً به صورت «منحصراً به فرد» و تنها «نمونه صحیح» مورد توجه قرار می‌گیرد، همانند تست‌هایی که چند جوابی است و فقط یک جواب درست دارد. ولی در فکر چند جهتی جواب سؤالات توسط شخص تکمیل می‌شود. در واقع می‌توان گفت که عملکرد فکر یک جهتی چیزی جز به خاطر آوردن مطلبی که آموخته شده و یا راه‌حلی که قبلاً تهیه و ساخته شده است نیست، و تنها کوشش فکری، جستجو در خزانه حافظه است. در حالی که عملکرد فکر چند جهتی مستلزم فعالیت‌های پیچیده ذهنی است. زیرا اولاً کلیه اطلاعات راجع به مسائل مورد بحث باید به یادآورده شود، ثانیاً ترکیب جدیدی از آنها ساخته شود، و بالاخره ترکیب جدید به عنوان جواب انتخاب شود.» و با توجه به مطالب

بالا درمی‌یابیم که هوش و خلاقیت دو عامل متفاوت ذهنی‌اند.

گیلفورد همچنین تفکر آفریننده را واگرا می‌داند و برای اثبات نظریه خود در ۱۹۵۹ به یک آزمایش دست زده است: او از تعدادی دانش‌آموز خواست تا طی مدت ۸ دقیقه کلیه مصارف آجر را بنویسند. یکی از دانش‌آموزان آجر را وسیله‌ای برای ساختن خانه، طویله، مدرسه، پله، اجاق و... دانسته است، در حالی که دانش‌آموز دیگر، آجر را وسیله‌ای برای گذاشتن جلو یک در (برای جلوگیری از بسته شدن آن)، گذاشتن روی مقداری کاغذ برای جلوگیری از پراکندگی آنها بر اثر باد، برای پرتاب کردن به سوی یک سگ، برای کوبیدن میخ به دیوار، برای ساختن دروازه‌های بیس بال و... معرفی کرده است.

با توجه به این دو جواب می‌توان دریافت پاسخ دانش‌آموز اول به یک طبقه از مصارف یعنی فقط «ساختن» محدود می‌شود، حال آنکه پاسخ دانش‌آموز دوم دارای انعطاف بیشتری است و اگر از هر دو کودک خواسته شود تا مصارفی را که برای آجر قائل‌اند در یک داستان بگنجانند، طبیعتاً داستانی که دانش‌آموز دومی ابداع خواهد کرد، به مراتب جذاب‌تر از قصه دانش‌آموز اول است. اگرچه به عقیده گیلفورد و برخی صاحب‌نظران

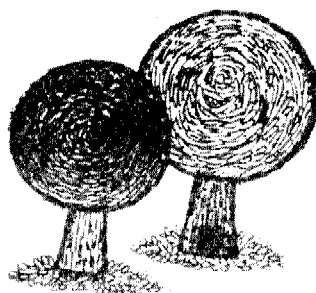
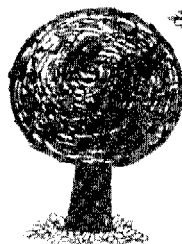


دیگر، تفکر واگرا یکی از شاخه‌های آفرینندگی به حساب می‌آید، اما قابل ذکر است که تفکر واگرا به خودی خود ممکن است حاکی از هیچ‌گونه آفرینندگی نباشد، چرا که هر کسی ممکن است خواب و خیال‌ها و تخیلات واگرا داشته باشد، ولی این‌گونه تخیلات و رؤیاها الزاماً اثر آفرینندگی ندارند. آنچه باید در تفکر واگرا رخ دهد محصول یا آفرینشی است که تفکر به بار می‌آورد و در واقع محصول تفکر است که آفرینندگی در تفکر را به وجود می‌آورد و آشکار می‌سازد.

نکته قابل تأمل دیگر اینکه منظور از تفکر آفریننده الزاماً آن نوع تفکری نیست که برای نوع بشر به‌طور کلی آفریننده باشد، بلکه هر نوع اندیشه یا محصول که برای صاحب اندیشه نو باشد، جنبه آفرینندگی دارد. در واقع اصالت اثر مهم‌ترین ملاک خلاقیت آن است. به عبارت روشن‌تر و بهتر، اگرچه آفرینندگی نوعی توانایی است که در بعضی از افراد بیشتر از دیگران به چشم می‌خورد، اما ثابت شده است که داشتن دانش و تجربه در یک زمینه بخصوص به آفرینندگی فرد و حل مسائل مربوط به آن زمینه کمک می‌کند.

در قلمرو هنری، مانیس، خلق‌کننده واقعی را نه فقط یک شخص مبتکر، بلکه کسی می‌داند که قادر باشد تمام فعالیت‌هایی را که هنر نتیجه آن به شمار می‌رود، به طرف هدف متوجه سازد. لذا با این تعریف، برای هنرمند خلاقیت از نگرستن شروع می‌شود که نخستین گام خلاقیت است. دیدن اشیاء و پدیده‌ها از دیدگاه و منظری نو، چنانکه امر آشنا، ناآشنا شود و بار دیگر تعریف گردد و یا میان آشنایی با آشنای دیگر پیوند برقرار شود. مصداق این امر در آثار پیکاسو و یا حافظ قابل مشاهده است، مثلاً پیکاسو فرمان دوچرخه را به صورت شاخ گاو می‌بیند و یا حافظ می‌فرماید:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو
بادم از کشته خویش آمد و هنگام درو
و ده‌ها مثال و نمونه دیگر.



پس نگرستن خود امری خلاق است مشروط بر اینکه در اولین قدم بتوان هر چیز را به صورت حقیقی دید. آفرینندگی یکی از استعدادهای بالقوه آدمی و امری ذاتی است، پس می‌توان آن را پرورش داد. پرورش خلاقیت همچون سایر موارد باید در همان سال‌های نخستین کودکی صورت پذیرد چون:

– کودکان بیشتر خودآموزند و در برابر پر کردن شکاف‌های دانش و اطلاعات خود حساسیت بیشتری دارند.

– کودکان قدرت یادگیری بیشتری از بزرگسالان دارند.
– کودکان نسبت به اندیشه‌های خود صریح‌تر و بی‌تعصب‌تراند، بنابراین مستقل‌تر عمل می‌کنند.

– کودکان پرسش‌کنندگان فروتنی هستند.
– کودکان نسبت به بزرگ‌ترها بردبارتر و شکیباترند.
– کودکان ظرفیت تعجب کردن و شگفت‌زده شدن بیشتری دارند، چون زندگی برای آنها تازگی‌ها و هیجان‌ات بیشتری دارد.

– کودکان در برابر مسائل حساسیت بیشتری از خود نشان می‌دهند.

خلاقیت بر اثر پرورش به تدریج شکل می‌گیرد و رشد می‌یابد. اوج خلاقیت کودکان را سنین ۶-۷ سالگی می‌دانند. چنانچه کودکان با شیوه‌های مناسب کار خلاق آشنا نشوند چگونه می‌توان از آنان انتظار داشت در آینده به صورت افرادی مبتکر و خلاق وارد جامعه شوند؟

طرح این مسئله که استعداد، قریحه، خلاقیت در کلیه افراد وجود دارد و به هر حال خود را نشان خواهند داد، نظری ساده‌اندیشانه است. چگونه می‌توان اهمیت تأثیر محیطی و آموزشی را در این راستا نادیده گرفت؟

نقاشی کودکان

چنانچه در آغاز این مبحث بنحواهم تعریف مشخصی از هنر ارائه نمایم، کاری فوق‌العاده دشوار است چون تاکنون هیچ اندیشمندی نتوانسته است جز عناصری از آن را به تعریف درآورد بلکه همه سعی کرده‌اند به نوعی مضمون و محتوای آن را روشن کنند. به عبارت دیگر، تعریف هنر یعنی محدود کردن آن. در حالی که خلاقیت هنری محدودیت نمی‌شناسد و از مرزهای تعریف شده می‌گریزد. بنابراین در این نوشتار تنها به نقل قولی از لئون تولستوی درباره «فعالیت هنری» اکتفا می‌شود. تولستوی معتقد است «فعالیت هنری یعنی بیدار کردن احساسی تجربه شده در ضمیر انسان و انتقال آن به وسیله حرکت،



همسان با چیزی نمی‌کند، بلکه از دریچه ذهن، در آن تقلید، تطبیق و همسازی با واقعیت انجام می‌گیرد. میان تصویر ترسیمی یعنی آنچه کودک نقاشی می‌کند و تصویر درونی، یعنی نمادسازی کودک که لوکه با عنوان الگوی درونی از آن یاد کرده است تعادل کامل برقرار است. شکل واقع‌گرایانه نقاشی کودکان دارای ارزشی معادل صحبت‌کردن و نوشتن است، اما صورت انتزاعی آن به موسیقی یا پانتومیم نزدیک‌تر است.

نقاشی کودکان در دوره رئالیسم ذهنی (۵ - ۱۰ سالگی) با خصوصیات روانی کودکان در این سنین ارتباط تنگاتنگ دارد. آنها آنچه را که می‌بینند نمی‌کشند، بلکه آنچه را که می‌دانند می‌کشند. در این سنین به علت شناخت لغات بیشتر و یافتن اختلافات و تمایز بیشتر اشیاء، کودک در نقاشی‌هایش بیشتر آن جنبه‌ای را ترسیم می‌کند که بیش از همه شناخته است. به همین علت نقاشی او دارای دو خصیصه متضاد است: یکی آنکه نسبت به بیان بعضی از عناصر که قابل رؤیت‌اند ولی از نظر او مهم جلوه نمی‌کنند، کوتاهی می‌کند. دیگر اینکه عناصری را به تصویر می‌کشد که برای او مهم‌اند ولی قابل رؤیت نیستند. در این مرحله نقاشی کودک کمتر دارای جنبه شناسایی یک شیء یا واقعیات بیرونی آن شیء است. یک نقاشی در هم ریخته و نامفهوم و حتی خط

صوت، تصویر، خط، رنگ و... به طوری که دیگران آن احساس را تجربه کنند.» نقاشی نیز از این مقوله مستثنی نیست و بیانگر احساس هنرمند است که توسط خط، شکل، رنگ، ترکیب و... تجلی می‌یابد.

نقاشی خردسالان همانند نقاشی بزرگسالان بیان‌کننده احساس کودک است هر چند این احساس منطبق بر واقعیت بیرونی نباشد. پیازه معتقد است که کودکان واقعیت را از طریق تجارب شخصی خود از محیط درک می‌کنند. یعنی آنچه کودک واقعیت هستی می‌پندارد با خود واقعیت یکی نیست بلکه برداشتی است که کودک از واقعیت دارد. تنها عاملی که کار کودک را از هنرمند متمایز می‌کند توشه فرهنگی، تجربه و نحوه بکارگیری اطلاعات است.

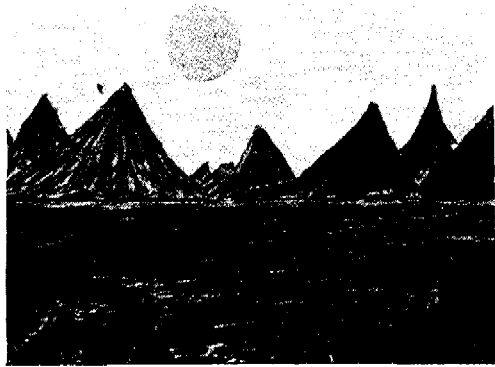
خردسالان از همان سال‌های آغازین کودکی گرایش به خط کشیدن دارند که شاید بتوان این گزارش را به نوعی نیاز تعبیر کرد. کودکان بیشتر تمایل دارند تا به کمک خط، نقش دیدگاه‌های خود را نمایش دهند و کمتر پیش می‌آید که به تجسم دیدگاه‌هایشان از طریق بیان وصفی اشیاء یا پدیده‌ها علاقه یا اصراری داشته باشند. پس نقاشی در خدمت یک هدف بیانی قرار دارد و تکمیل‌کننده فرهنگ گفتاری است. مضافاً اینکه به آماده‌سازی کودک برای کسب یک فرهنگ مکتوب یاری می‌رساند.

کودک از طریق نقاشی، دنیایی را که دیده و تجربه کرده است، تعلقات خاطر خود را به نمایش می‌گذارد. شخصیت کودکان را به راحتی می‌توان از لابلای خطوط، در استفاده از فضا، در فقدان قسمت‌هایی از نقاشی، در انتخاب موضوع‌ها و یا... مشاهده کرد و از این طریق به درون آنها راه یافت و به تربیت و تکامل نیروهای ذهنی و اجتماعی‌شان همت گماشت.

موضوعاتی که در نقاشی کودکان دنبال می‌شود، اتفاقات و حوادث روزمره است. «جشن‌های ملی و مذهبی، عزاداری، عروسی، چراغانی، جنگ، افسانه‌های ملی، رویدادهای تاریخی، روابط حاکم بر خانواده، قصه‌ها، برنامه‌های تلویزیون و...»

کودک دنیای بیرون و جهان درون خود را به هم می‌آمیزد و از ترکیب آنها نقاشی‌های گوناگون پدید می‌آورد. نقاشی‌هایی که در آنها کلیه غیرممکن‌ها، ممکن گردیده‌اند. نقاشی کودکان شکلی از کارکرد نشانه‌ای است که حد فاصل بازی نمادین و تصویر ذهنی محسوب می‌گردد. لوکه (G. Luquet) نقاشی را نوعی بازی می‌داند. اما حتی در نقاشی مقدماتی نیز کودک هر شکلی را





— دید دقیق و حساسی را که پایه‌ای برای تفسیر دنیای اطراف و مرتبط با اوست توسعه داد.
 — دقت و کنجکاوی بیشتری برای کشف فرم، خواص و کاربرد اشیاء در او به وجود آورد.
 — به او آموخت که چگونه به دنبال یافتن پاسخ به سؤالاتش برود و به کشف مسئله بپردازد.
 کودکان در واقع چه می‌بینند؟ آنها را به سوی مشاهده، احساس و ادراک چه چیزی می‌توان هدایت کرد؟

خطی مملو از مفاهیمی است که هر یک از آنها بیانگر احساسی و یا تصویری از واقعیت است.

تأثیر نقاشی بر خلاقیت کودکان

در نقاشی به ویژه نقاشی کودکان سه عامل چشم، ذهن و دست نقش اساسی دارند. دو عامل اولیه با یکدیگر ارتباط تنگاتنگ دارند و فعالیت صحیح هر یک باعث تقویت دیگری می‌شود.

از طریق یاری کودکان در واکنش به هزار و یک شگفتی محیط می‌توان به افق دید آنها وسعت بخشید و آنها را به آفرینندگی واداشت. به عنوان مثال، جلب توجه کودکان به مسائل روزمره و پیش افتاده و در معرض دید و یا پدیده‌های طبیعی که همه روزه کودک با آن مواجه است و چه بسا در حالت عادی با بی‌توجهی از کنار آنها بگذرد. دید کودکان از محیط بیرونی را می‌توان به طرق زیر هدایت کرد:

اساساً انسان در هر سن و سالی تمایل دارد آگاهی‌های خود را به وسیلهٔ اطلاعات بصری تقویت کند، زیرا دیدن یک تجربهٔ بی‌واسطه است و استفاده از عوامل بصری برای انتقال اطلاعات، انسان را به بهترین وجه با ماهیت حقیقی واقعیت نزدیک می‌سازد. انسان دارای حافظهٔ بصری غنی و شگفت‌انگیزی است. روند دیدن محتاج صرف انرژی ناچیزی است و ساختمان فیزیولوژیکی بینایی انسان به‌طور خودکار و از طریق سلسله اعصاب انجام می‌گیرد. در حالی که ما این اعمال را به عنوان کارکردهای ساده و طبیعی می‌پذیریم و از آنها به‌طور فطری و طبیعی استفاده می‌کنیم. اما با اندکی تأمل در نگاه افراد اعم از خردسال یا بزرگ سال متوجه می‌شویم در این نگاه‌ها، برق و درخشش خاصی، که ناشی از درک است، مشاهده نمی‌شود. آنها نگاه می‌کنند بدون آنکه ببینند، نگاه آنها بر نمی‌گزینند، مقایسه نمی‌کنند، بررسی‌کننده و حساس و پویا نبوده و همچنین دارای حضور و خودآگاهی کافی نیست، زیرا خوب دیدن و همه جانبه دیدن به آنها آموزش داده نشده است. ماتیس، نقاش شهیر فرانسوی، معتقد است: «نگریستن خود عمل خلاقه‌ای است که مستلزم کوشش فراوان است.»

۱. از راه دید واقع‌گرایانه
 ۲. از راه دید زیبایی‌شناسی مانند جلب نظر آنها به رگه‌های زیبا و متنوع چوب، بافت‌ها و رنگ‌های متفاوت در پوست و برگ درخت، چهره‌های نژادهای مختلف انسانی، رنگ‌های مزارع، دشت‌ها و درختان در بهار و پاییز، اشعه طلایی مه پاییزی، ظرافت تارهای یک عنکبوت، معجزه تولد و رشد همه چیز، اشکال مختلف ابرها، تنوع پایان‌ناپذیر فرم درخت‌ها و برگ‌ها، شبنم روی گل‌ها و سبزه‌ها در آغاز روز، تغییرات پایان‌ناپذیر ارکستراسیون زنگ‌ها در سپیده‌دم و غروب.
 این دید دو جانبه از محیط باید همواره مورد تشویق قرار گیرد و تربیت هنری یکی از راه‌های به وجود آوردن این دید دو جانبه است، ضمن اینکه موجب می‌شود مشاهدهٔ صحیح، همه جانبه دیدن، دقت و حساسیت در کودک به صورت نهادی درآید. موفقیت کودک در نقاشی مرهون این نوع تربیت است. مشاهدهٔ صحیح و همه جانبه موجب طرح سؤالات و ابهامات جدید در کودک می‌شود. کنجکاوی و پژوهش دائمی برای حل و پاسخ‌گویی به این سؤالات، ذهن کودک را همواره زنده و پویا نگه می‌دارد و به قدرت تجسس و تخیل او می‌افزاید.
 عامل دیگری که در نقاشی کودک نقش اساسی دارد ذهن است. پیازه ۴ عامل را برای رشد ذهن لازم می‌داند:

آموزش مشاهدهٔ صحیح به کودک در همهٔ امور، به ویژه در دوران پیش‌دبستانی در زمانی که مفاهیم اشیاء و واژه‌های مربوط به آنها در ذهن کودک شکل می‌گیرد دارای نقش اساسی است. با ایجاد عادت درست و همه جانبه دیدن در کودک می‌توان:

۱. عواطف
۲. رشد جسمی (ناشی از تغییرات سلسله اعصاب)

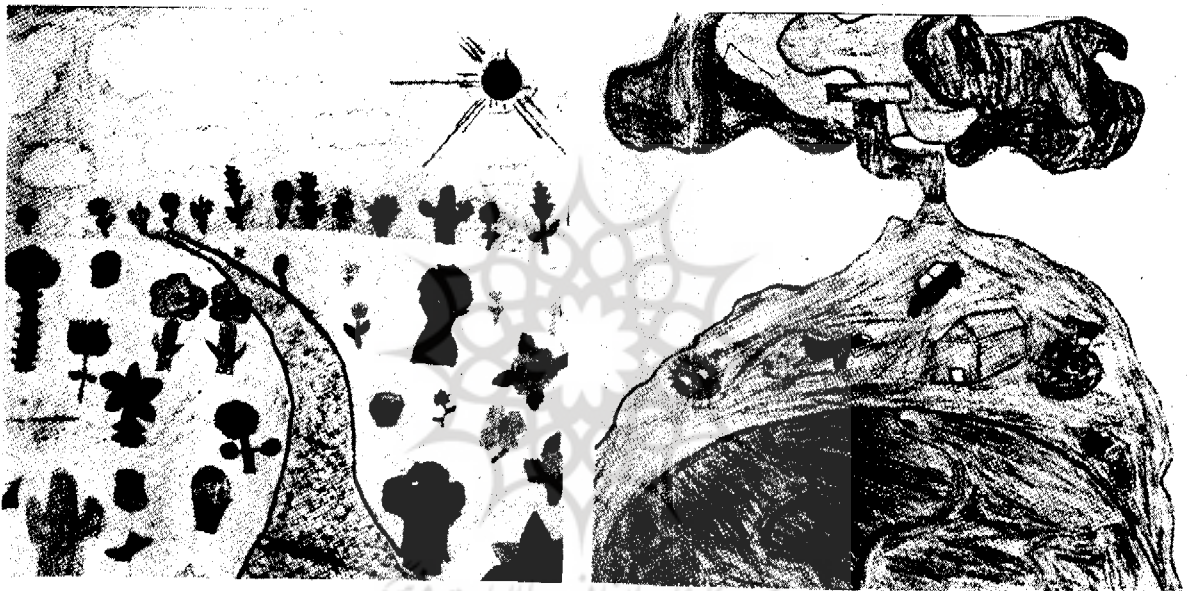
۳. تجربه (تجارب شخصی کودک)

۴. تفویض اجتماعی (انتقال اطلاعات از طریق

سایرین)

با رشد و ارتقای عوامل فوق، ذهن به تدریج توانا و پویا می‌شود و عمل احساس، ادراک، تجسم، تصور، تخیل و تعقل به سهولت انجام می‌گیرد. هر اندازه میزان اطلاعات موجود در حافظه افزون گردد، سرعت جذب یا انطباق و پیدا کردن درک جدید بیشتر می‌شود. بر اثر این مجموعه ادراکی است که انسان می‌تواند با یا بدون داشتن

برای تقویت نیروی تجسم پیازه معتقد است «با انباشتن ذهن کودکان از مطالب مختلف»، قدرت تجسم آنها از واقعیات افزایش می‌یابد مشروط بر اینکه کودک ابتدا مفهوم آن چیز را بیاموزد تا بتواند کلمه‌ای را که معرف آن چیز است یاد بگیرد و بر همین اساس او پیشنهاد کرده است که «کودکان در یادگیری باید فعال باشند و هر چه تماس آنها را با واقعیات بیشتر کنیم، امکان بیشتری برای درک و تجسم واقعیات به آنها داده‌ایم». موسیقی، قصه، داستان باعث قوی شدن قدرت تخیل اختراعی کودک



می‌گردد و دیدن فیلم، اسلاید، حضور در موزه‌ها و پارک‌ها، باغ‌وحش و شرکت در گردش‌های گروهی به تجسم و تخیل ادراکی کودک یاری می‌رساند.

تخیل ادراکی پس از تجسم صورت می‌پذیرد. در تخیل ادراکی، فکر حاصل یک سلسله تداعی معانی و همبستگی بین احساس و تصویر است. هر کودک از زمانی که چشم به جهان می‌گشاید، هر لحظه با تصویر جدیدی روبرو می‌شود و هر یک از دیده‌هایش وسیله‌ای می‌گردد تا از چیزی به چیز دیگری برسد و با دیدن یک شیء، شیء دیگر را به یاد آورد. تداعی معانی حالت رسیدن ذهن از کل به جزء و یا بالعکس را دارد.

انباشت اطلاعات جامع در ذهن باعث می‌شود در زمان تخیل، عمل تداعی معانی به خوبی انجام گیرد و ذهن کودک نه تنها قادر به یادآوری اطلاعات ذخیره شده باشد، بلکه به ترکیبات جدیدی از یافته‌ها دست یابد و هر

سابقه قبلی به تجسم، تخیل و تعقل بپردازد. هر چقدر میزان رشد عقلانی بالاتر باشد، میزان انطباق ادراکات او با واقعیات نیز بیشتر می‌شود.

به طور کلی همه کودکان قبل از آنکه به مرحله تجسم برسند، مرحله تخیل «اختراعی» را طی می‌کنند و ذهنشان از چیزهایی که ندیده‌اند و فقط وصفی از آن شنیده‌اند انباشته می‌شود. آنچه بازتاب این مرحله است درواقع حکم عینیت بخشیدن به چیزهایی را دارد که کودک از طریق تصورات خود با آن آشنا شده است. آنچه در این تجسم و تخیل حائز اهمیت و ارزش فوق‌العاده است، آن است که کودک بدون جانبداری از کسی، چیزی یا فکری یا بی‌طرفی کامل به موضوعات، مسائل و اشیاء مختلف می‌نگرد و با وجودی که از بسیاری قواعد و قوانین اطلاع ندارد، دنیا را با نظری جز نظر افراد بالغ می‌بیند و این امر در نقاشی‌های آنان رخ می‌دهد.

روز اندیشه‌ای بکر و طرحی نو در او پدید آید و زمینه ابتکار و آفرینندگی در کودک فراهم آید.

تفکر آفریننده و خلاق نیاز به تجسم و تخیلی قوی دارد. تخیلی که بتواند غیرممکن‌ها را ممکن سازد و از تلفیق محتویات ذهنی و واقعیات بیرونی به ترکیبات جدید، متنوع و اصیل دست یابد.

تخیل زیر بنا و اساس فرآیند آفرینندگی و خلاقیت است. چنانچه مکانیسم خلاقیت را در فراخوانی، تجزیه و تحلیل اطلاعات و ایجاد ترکیبات جدید آنها بدانیم، نقاشی حاصل چنین فرآیندی است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

الف. جمع‌بندی

۱. نیازهای طبیعی کودکان آنها را به نقاشی کردن وامی‌دارد. آنها بیشتر تمایل دارند تا به کمک خط و نقش، دیدگاه‌های خود را نمایش دهند و کمتر پیش می‌آید که علاقه یا اصراری به تجسم دیدگاه‌هایشان از طریق بیان وصفی اشیاء یا پدیده‌ها داشته باشند.

۲. نقاشی کودک بیان احساس اوست. کودک ذهنیات و واقعیت‌های بیرونی را به هم می‌آمیزد و ترکیب جدیدی ارائه می‌دهد که بیانگر احساسی و یا تصویری از واقعیت است. از طریق نقاشی کودک می‌توان به درون او راه یافت و به تربیت و تکامل نیروهای ذهنی و اجتماعی او همت گماشت.

۳. نقاشی کودکان در خدمت یک هدف بیانی قرار دارد و به موازات زبان گفتاری و نوشتاری باعث ارتباط کودک با اطرافیان می‌گردد، تکمیل‌کننده فرهنگ گفتاری است و به آماده‌سازی کودک برای کسب یک فرهنگ مکتوب یاری می‌رساند.

۴. نقاشی کودکان انعکاس یافته‌ها و اطلاعات دریافت‌شده توسط کودک است.

۵. نقاشی باعث تخلیه روانی کودک گردیده و در او ایجاد تعادل می‌نماید.

۶. با تقویت سه عامل چشم و ذهن و دست که نقش اساسی در پرورش نقاشی دارند می‌توان به تربیت هنری کودکان پرداخت و باعث شد که خصصت‌های ویژه‌ای در کودک پدید آید. تغییرات حاصله به شرح زیر است:

۱. حساسیت و کنجکاری کودک نسبت به محیط اطراف افزایش می‌یابد.

۲. روحیه پژوهشگری در او تشدید می‌شود.

۳. دقت و تیزبینی او باعث می‌شود که از کنار چیز



یا مطلبی به راحتی نگذرد.

۴. مشاهده صحیح و همه جانبه را فرا می‌گیرد.

۵. دارای اندیشه‌ای منظم می‌گردد.

۶. قدرت تمرکز می‌یابد.

۷. اطلاعات و انباشت ذهنی کودک تکامل پیدا

کرده و رشد طبیعی ذهنی به خوبی انجام می‌گیرد.

۸. نیروی تجزیه و تحلیل او افزایش یافته و

توانایی نوآوری در او به وجود می‌آید.

۹. قدرت تجسم و تخیل او ارتقا می‌یابد و زمینه

ایجاد خلاقیت در او فراهم می‌گردد.

۱۰. حواس و محرک‌های حسی کودک از طریق

لمس و تشخیص جنسیت اشیاء پرورش می‌یابد.

۱۱. در هر موردی به تجربه و مکاشفه روی

می‌آورد و به اطلاعات اطرافیان بسنده نمی‌کند.

۱۲. اعتماد به نفس می‌یابد.

۱۳. انعطاف‌پذیر گردیده و قدرت سازگاری او با

محیط افزونی می‌یابد.

۱۴. حس زیبایی‌شناسی او تقویت می‌شود.

۱۵. بر اثر مهارت دستی، انتقال ذهنیات بر روی

کاغذ به سهولت و خوبی انجام می‌گیرد.

۱۷. خلاقیت امری ذاتی و مهارتی است که می‌تواند

اطلاعات پراکنده را به هم پیوند داده و عوامل جدید

اطلاعاتی را در شکل‌های تازه‌ای ترکیب کند.

۸. خلاقیت از دو رشته عوامل تأثیر می‌پذیرد: درونی (جریان و فعالیت ذهنی) و برونی (آگاهی و دانش فرد)، هر چه عامل داخلی پویاتر و عامل خارجی پربارتر باشد، محصولات خلاقیت غنی‌تر است.

۹. تجسم و تخیل از رکن‌های اساسی خلاقیت‌اند.

۱۰. یادآوری اطلاعات، تجزیه و تحلیل و ایجاد ترکیب یا ترکیبات جدید، مکانیسم خلاقیت را تشکیل می‌دهند.

۱۱. قدرت تجسم و تخیل در کودک ارتباط مستقیم با انباشت‌های ذهنی دارد مشروط بر اینکه ابتدا مفهوم آنها را بیاموزد.

۱۲. انباشت اطلاعات جامع در یک ذهن نرمال باعث می‌شود در زمان تخیل، عمل تداعی معانی در ذهن به خوبی انجام پذیرفته و ذهن کودک نه تنها قادر به بازیابی اطلاعات ذخیره‌شده باشد بلکه پس از تجزیه و تحلیل آنها به ترکیبات جدیدی از یافته‌ها دست یابد.

ب. نتیجه‌گیری

مطالب مطرح شده نشان می‌دهد، پرورش نقاشی در کودک که تربیت هنری انجام می‌گیرد، خصوصیات و ویژگی‌هایی را در کودک به وجود می‌آورد که اساس و شالوده خلاقیت است، بدین معنا که:

– ایجاد خصوصیات بند ۶. ۱۰ الی ۶. ۷ جمع‌بندی در کودک، قدرت تجسم او را افزایش می‌بخشد.

– با پدید آمدن خصلت‌های فوق و بند ۶. ۸ قدرت تجسم و تخیل کودک ارتقاء می‌یابد.

– فرآیند بند ۷ و ۵ که مربوط به کسب انبوه اطلاعات جامع و ایجاد بایگانی قوی ذهنی است موجب تحقق بندهای ۷ و ۸ و ۱۰ و ۱۱ بخش جمع‌بندی خواهد گردید.

یعنی در زمان تخیل، عمل تداعی معانی در ذهن به خوبی انجام پذیرفته و ذهن کودک قادر به بازیابی اطلاعات ذخیره شده، تجزیه و تحلیل آنها و دست‌یابی به ترکیباتی جدید می‌شود.

– بنابراین چنانچه مکانیسم خلاقیت را در فراخوانی و تجزیه و تحلیل اطلاعات و ایجاد ترکیب یا ترکیبات جدید از آنها بدانیم، نقاشی نیز حاصل چنین فرآیندی است.

نوع دوم نتیجه‌گیری

مطالب مطرح شده نشان می‌دهد، پرورش نقاشی در کودک که تربیت هنری انجام می‌گیرد، خصوصیات و

ویژگی‌هایی در کودک به وجود می‌آورد که اساس و شالوده خلاقیت است. چنانچه خلاقیت را در فراخوانی و تجزیه و تحلیل اطلاعات و ایجاد ترکیب یا ترکیبات جدید از آنها بدانیم، نقاشی نیز حاصل چنین فرآیندی است.

منابع:

۱. مجموعه مقالات یونسکو. «هنر و آموزش و پرورش». ترجمه مهدی جلالی. انتشارات کمیسیون ملی یونسکو در ایران.
۲. جین کوپر بلاند. آموزش هنر برای خردسالان ۳-۵ سال. ترجمه مرضیه قره‌داغی.
۳. آنالیوریو فراری. نقاشی کودکان و مفاهیم آن. ترجمه عبدالرضا صرافان.
۴. فرشته عارف‌نیا. مقاله «روش‌های ایجاد خلاقیت در کودکان». سمینار علمی - کاربردی بهبود کیفیت آموزشی. آموزش و پرورش، آذر ماه ۷۴.
۵. فرشته عارف‌نیا. نقش معلم هنر در خلاقیت کودکان. تحقیق میدانی. تهیه پرسش‌نامه از ۱۵ مدرسه ابتدایی تهران.
۶. صفر داعی. «چگونه می‌توان به حس زیبایی‌شناسی کودکان کمک کرد». نشریه روان‌شناسی، شماره ۱۵.
۷. دکتر فاطمه قاسم‌زاده. «کودکان آنطور که خود می‌بینند نقاشی می‌کنند». جامعه سالم. شماره ۹.
۸. دکتر فاطمه قاسم‌زاده. «کودک و خلاقیت». جامعه سالم، شماره ۳.
۹. گیلفورد. «بررسی خلاقیت». مجله یویه، شماره ۵.
۱۰. اکرم شاندریز. «نگاهی به نقاشی کودکان». جامعه سالم، شماره ۲.

